

نشریه ادبیات پایداری

دانشکده ادبیات و علوم انسانی
دانشگاه شهید باهنر کرمان

سال ششم، شماره دهم، بهار و تابستان ۱۳۹۳

واکاوی نهضت شعوبیه و تبیین ادبیات پایداری در آثار برخی از شاعران و نویسندگان شعوبی* (علمی- پژوهشی)

دکتر جمشید روستا

استادیار گروه تاریخ دانشگاه شهید باهنر کرمان

چکیده

بر اهل فضل و پویندگان علم و ادب، آشکار است که ادبیات مقاومت به آثاری اطلاق می‌شود که در شرایط خاصی چون اختناق، غارت و تاراج سرزمین و سرمایه‌های ملی و فردی پدید می‌آید و درون‌مایه این گونه آثار، انعکاس مبارزه با پیداد داخلی و بیرونی در حوزه‌های گوناگون سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی است. به تعبیری دیگر این نوع ادبیات، زمانی مفهوم پیدا می‌کند که پای توده مردم و اجتماع در میان باشد؛ زیرا این نوع ادبیات، سفارشی نیست؛ بلکه اثری است که در متن زندگی مردم، در گیرودار تحولات اجتماعی پدید می‌آید و بیان حال مردمی است که در برابر استبداد و اختناق داخلی یا هجوم بیگانگان و اشغال میهن به پا خاسته‌اند. با تأملی در برهه تاریخی شکل‌گیری نهضت شعوبیه، می‌توان دریافت که اختناق خلفای اموی و سپس عباسی بسیار زیاد بود؛ از همین رو نویسندگانی همچون ابن مقفع و علان شعوبی و شاعرانی همچون بشّار بن برد و ابونواس، ضمن تفکیک آیین مقدس اسلام از عصیت‌های قبیله‌ای خلفا به طرق مختلف و در آثار گوناگون فرهنگی اعم از کتب و رسالات تاریخی و ادبی، پایداری و ایستادگی ایرانیان در برابر این تعصبات را بیان می‌داشتند. نوشتار حاضر بر آن است تا آثار برخی نویسندگان و شاعران شعوبی را مورد نقد و بررسی قرار داده و ضمن بیان نقطه نظرات آنان، پاسخی درخور برای پرسش‌های ذیل بیابد: ۱- نهضت شعوبیه چرا و چگونه شکل گرفت؟ ۲- مشاهیر مؤلفان و شاعران شعوبی چه کسانی بودند؟ ۳- چگونه می‌توان به واکاوی ادبیات پایداری در لابه‌لای آثار این مشاهیر پرداخت؟

واژگان کلیدی: شعوبیه، منابع شعوبی، ادبیات پایداری، بشّار بن برد، ابن مقفع.

۱ - مقدمه

با تأملی کوتاه در تاریخ ایران عصر باستان؛ یعنی دوران هخامنشی، اشکانی و ساسانی می‌توان دریافت که تاریخ، خود گواه محکم و استواری از جلال و شکوه ایران و ایرانی است. سرزمینی که از کرانه‌های سند تا سواحل مدیترانه را شامل می‌شد؛ ولی افسوس که در این شاهنشاهی‌های بزرگ، همیشه فشاری مضاعف بر طبقات قاعده جامعه، حکمفرما بود و همین عامل، موجبات نارضایتی همیشگی این طبقات ضعیف؛ اما تأثیرگذار اجتماع را فراهم می‌نمود. این فشار در اواخر دوران ساسانیان به اوج خود رسیده بود و مردم عادی از ظلم و تعدی و نیز از تبعیض‌هایی که بین آنان و بزرگان گذاشته می‌شد به ستوه آمده بودند اگر مالیاتی پرداخت می‌شد، این طبقات کشاورز و صنعتگر و پیشه‌ور بودند که باید دسترنج سالیانه خود را به حلق اعیان و اشراف و موبدان فرو می‌ریختند و یا اگر کار سنگین و طاقت‌فرسایی باید انجام می‌شد، باز هم همین طبقات قاعده جامعه، قربانی می‌شدند. این بدبختی‌ها از یک طرف و از طرف دیگر محروم بودن از حق علم آموختن و تعلیم و تعلم و بسیاری حقوق دیگر، باعث شده بود که واژه‌هایی چون برابری، مساوات، برادری و آزادی به طور کلی از مخیله این مردم بیرون رفته و در رؤیاهای خود آرزوی رسیدن به آنها را داشته باشند.

با ورود اسلام به مرزهای ایران، مردم این سرزمین با شعارهایی آشنا شدند که تا به حال به گوششان نخورده بود. شعارهایی چون برادری، برابری و تساوی حقوق. خلاصه اینکه مردم ایران به کیش اسلام درآمدند. ایرانیان، دلخوش بودند که با قبول دین اسلام با اعراب فاتح، مساوی و برابر می‌شوند و بنابر موازین اسلامی، کسی بر دیگری فضیلت و برتری ندارد مگر از نظر پرهیزگاری و پارسایی که انْ اَکْرَمُکُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقِیْکُمْ. می‌توان گفت که این شعار در دوران خلفای راشدین تا حدود زیادی رعایت شد؛ اما با روی کار آمدن معاویه و تأسیس خلافت اموی، اوضاع کاملاً تغییر کرد و خلافت اسلامی به سلطنت و پادشاهی عرب مبدل گردید. برای این خاندان، نه اسلام اهمیت داشت و نه آرمان‌ها و ارزش‌های والای آن؛ بلکه آنچه برای آنها دارای اهمیت بود تعصب

قومی و قبیله‌ای و ثروت و جاه و مقام بود. می‌توان گفت که آنان دوباره ارزش‌ها و اصول جاهلیت؛ یعنی عصبیت و اشرافیت را رونقی تازه بخشیدند. آنان عرب را نژاد والا دانسته و تعدی به سایر ملل چون ایرانیان را حق مسلم خود شمردند و به ایرانیان به چشم یک ملت مغلوب نگاه کرده و تجاوز به حقوق آنان را آغاز نمودند؛ ولی برخی از مردم ایران نیز در مقابل این تجاوزات، ساکت نشسته و به مقابله با آنان پرداختند. این نوع مقابله ایرانیان با اعراب و تجاوزات آنها با نام «نهضت شعوبیه» مشهور شده است.

پس از شکل‌گیری این جریان، نویسندگان و شاعران شعوبی بر آن شدند تا به رغم اختناق ایران آن زمان و استبداد رأی بسیاری از خلفای اموی و عباسی، با نگارش آثار تاریخی و ادبی خود از یک سوی و ترجمه کتاب‌های ارزشمند ایران باستان به زبان عربی از دیگر سوی، آداب زندگی، اسطوره‌ها و افسانه‌ها، تاریخ نگاری، آیین‌های کشورداری، سازمان‌های اداری و مالی و آداب و رسوم درباری ایران باستان را حفظ کرده و با فرهنگ اصیل اسلام، ادغام کنند.

در نوشتار حاضر، روش تحقیق، روش کتابخانه‌ای است؛ به این طریق که باید از نسخ خطی، منابع اصلی (به دو زبان فارسی و عربی) و نیز تحقیقات جدید که در کتابخانه‌ها موجود است، استفاده کرده و بعد از مطالعه هر کتاب از مطالب مرتبط با موضوع مورد پژوهش، فیش‌برداری کرد. به هنگام تحلیل و بررسی هر کدام از موضوعات پژوهش، می‌توان فیش‌های مربوط به آن موضوع را - که از کتاب‌های مختلف گرفته شده - براساس نوع موضوع و توالی زمانی، تنظیم کرده و به بررسی و تحلیل داده‌های منابع و مآخذ بر اساس ضوابط تاریخی پرداخت. لازم به ذکر است که به این ترتیب می‌توان صحت و سقم مطالب را بر اساس ترجیح به اسناد یا موثق بودن راوی سنجید. در آخر نیز، می‌توان با استفاده از قاعده ترجیح عقلی، به نقد نظرات مورخان و ادبا پرداخته، و ضمن ارائه نظرات خویش، به تحریر مطالب اقدام کرد.

۱-۱- بیان مسئله

برخی اندیشمندان، دامنه ادبیات پایداری را به هر نوع ایستادگی و رویارویی انسان در قالب نظم و نثر دانسته‌اند (سنگری، ۱۳۸۰: ۴۰) و از دید آنان بستر پدید آمدن این نوع ادبیات، لزوماً جنگ نیست؛ بلکه تحولات اجتماعی چون استبداد و اختناق داخلی، ظلم و تعدی به حقوق مردم نیز، می‌تواند از بسترهای آن باشد (امیری خراسانی، ۱۳۸۸: ۱۰-۱۳)؛ از همین رو با توجه به اختناق داخلی ایران، همزمان با فعالیت شعوبی‌ها، مسئله اصلی پیش روی نگارنده، در این نوشتار آن است که ابتدا به واکاوی نهضت شعوبیه و دلایل پیدایش این نهضت پرداخته و در دومین گام، ضمن بررسی منابع شعوبیه از برخی نویسندگان و شاعران شعوبی همچون ابن مقفع و بشّار بن بُرد، سخن به میان آورده و رویکرد پایداری آثار آنان را مورد تبیین قرار دهد.

۱-۲- ضرورت و اهمیت تحقیق

اگر از قرون نخستین حضور اسلام در سرزمین ایران، در پی یافتن نمونه‌هایی از ادب مقاومت باشیم بی‌شک باید اولین شاخه‌های این نوع از ادبیات را در نهضت مشهور شعوبیه بیابیم؛ به رغم ضرورت فراوان تحقیق در این حوزه و با کمال تأسف، این موضوع کمتر مورد عنایت اندیشمندان ایران‌زمین قرار گرفته است. برخی از محققان نیز - که دشواری کار بر روی این موضوع را بر خود هموار ساخته‌اند - بیشتر بر آن بوده‌اند تا روندی از تاریخ سیاسی شعوبی‌گری را بیان دارند و به این ترتیب گامی در راستای واکاوی ادبیات پایداری این برهه از تاریخ ایران برداشته نشده است. این در حالی است که بررسی اوضاع فرهنگی و ادبی شعوبیه و عناصر موجود در این فرهنگ، محقق را متقاعد می‌سازد که از حد و مرز یک شناسایی ساده و یا بیان صرف وقایع سیاسی فراتر رفته، ضمن معرفی این عناصر فرهنگی و ادبی، نحوه تعالی آنان را مورد تحلیل و تبیین قرار دهد.

نوشتار حاضر بر آن است تا با دیدی فرا توصیفی از سایه سنگین وقایع سیاسی، عبور کرده و عناصر تشکیل دهنده فرهنگ شعوبیه اعم از کتاب‌ها و رسالات تألیف یا ترجمه شده توسط برخی از بزرگان شعوبی را مورد واکاوی قرار داده و رویکرد پایداری آنان را تبیین کند. بیان این نکته ضروری است که نگارنده این

نوشتار به هیچ روی، پژوهش خود را پژوهشی جامع و مانع نمی‌داند چراکه دامنه تحقیق و پژوهش در این حوزه از تاریخ و به ویژه ادبیات ایران بسیار گسترده و جهان‌شمول است. نگارنده کوشیده است با توجه به رشته تخصصی خویش (تاریخ)، ضرورت تحقیق در حوزه شعوبیه و ادبیات مقاومت منابع شعوبی را گوشزد کرده و اهالی فن را برای پژوهش در این حوزه ترغیب نماید.

لازم به ذکر است که اگرچه جریان شعوبی‌گری و ضدشعوبی‌گری، همیشه موضوعی چالش‌برانگیز بوده؛ اما با همه این احوال، نگارنده بر آن است تا به قول احسان یارشاطر کاری نکند که مفاخرات ملی و محلی‌اش، مباحثات علمی و دانشگاهی وی را تحت تأثیر قرار دهد. امید است نوشتار حاضر بتواند گامی هرچند کوچک در جهت روشنایی بخشیدن به زوایای تاریک این موضوع مهم و اساسی بردارد.

۱-۳- پیشینه تحقیق

اگرچه آثار بسیاری - از متون کهن گرفته تا تحقیقات جدید - در باب شعوبیه و شعوبی‌گری به رشته تحریر درآمده است و اندیشمندان بسیاری از ایرانی گرفته تا عرب در این باره قلم‌فرسایی کرده‌اند؛ اما رویکرد پایداری متون و کتب شعوبی کمتر مورد عنایت اندیشمندان و محققان ایران زمین قرار گرفته است؛ برای نمونه با رجوع به تحقیقات عربی جدیدی همچون کتاب «الشعوبیه و أثرها الاجتماعی و السیاسی فی الحیاه الاسلامیه فی عصر العباسی الاول»، اثر زاهیه قلدوره و یا کتاب «مظاهر الشعوبیه فی الادب العربی حتی نهاییه القرن الثالث الهجری» اثر محمد نبیه حجاب، و یا با رجوع به آثار فارسی‌زبانی همچون: «شعوبیه»، اثر جلال‌الدین همایی و یا «نهضت شعوبیه، جنبش ملی ایرانیان در برابر خلافت اموی و عباسی»، اثر حسینعلی ممتحن، می‌توان دریافت که رویکرد ادبیات پایداری شعوبیه در آنان کمتر واکاوی شده و یا مورد تبیین قرار گرفته است.

۲- بحث

۲-۱- چرایی و چگونگی شکل‌گیری نهضت شعوبیه

بدون شک تصور باطل برخی از اعراب، دایر بر اینکه اسلام با قومیت عرب، برابر است؛ سبب تحریک بعضی از اقوام دیگر و اعتراض آنان شده است. قوم

عرب نیز به محض اعتراض آن اقوام به تکفیرشان پرداخته و آنان را به زندقه، متهم ساخته است (جعفریان، بی تا: ۱۹). این در حالی است که پیشگامان شعوبیه گروهی بودند که اعتقاد داشتند بین اقوام و امم مختلف تفاوتی نیست؛ یعنی هیچ قومی بر قوم دیگر برتری ندارد (راوندی، ۱۳۸۲، ج ۲: ۱۲۲-۱۲۳). استدلال ایشان به آیه ۱۳ سوره حجرات بود که خداوند می فرماید «یا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقِيكُمْ، إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ» (قرآن کریم، سوره حجرات، آیه ۱۳) اگرچه این آیه و این استدلال، وسیله‌ای در دست شعوبیه بود که با سلطه طلبی بنی امیه و حتی بنی عباس مقابله کنند و هویت خود را محفوظ دارند؛ اما به زودی این جریان نیز رویکردی متعصبانه به خود گرفت (ابن خلدون، ۱۳۷۵، مقدمه: ۲۴ و بهرامی احمدی، ۱۳۸۲: ۱۳۶). در میان ایرانیان نیز، بسیار بودند کسانی که «در لافزنی و مفاخرات نژادی، کم از گزافه گویی ناپسند اعراب درباره مفاخرات نژادی خود نداشتند» (پارشاطر و دیگران، ۱۳۸۱: ۱۸-۱۹).

سرزمین ایران از گذشته‌های بسیار دور همواره مورد تهاجم اقوام مختلف بوده است؛ اما نکته قابل تأمل اینکه در جریان این تهاجمات، هیچ گاه هویت ایدئولوژیک ایرانی در معرض تهدید قرار نگرفته بود. آنچه اتفاق می افتاد یک تحول سیاسی بود و مهاجمین پس از گذشت مدتی، خود در فرهنگ ایرانی، حل می شدند؛ ولی در حمله اعراب چنین نبود. قوم عرب، اسلام را با خود آورده بودند که یک نهضت دینی و فکری و یک آیین نجات بخش بود و همین امر باعث پیروزی سریع و شگفت آور آنان شد (بهرامی احمدی، ۱۳۸۲: ۱۳۷). در مجموع، فرهنگ عرب اگرچه تا قبل از ظهور اسلام، بسیار ضعیف و ناقص بود؛ اما با ظهور اسلام این وضعیت دچار تغییرات شگرفی گردید و قوم عرب صاحب تمدنی والا گردید. آیین مقدس اسلام، منادی آزادی و مساوات همه انسان‌ها بود و برای هیچ کس - حتی اگر پادشاه یک کشور بود - در برابر افراد عادی مزیتی قائل نمی شد. رفتار پیامبر گرامی اسلام (ص) چنین بود و مسلمین صدر اسلام نیز کم و بیش به همین شکل عمل می کردند (راوندی، ۱۳۸۲، ج ۲: ۲۸-۲۹). اما پس

از آن حضرت، جریان حوادث به شکلی دیگر رقم خورد و جایگزینی افراد، طوری ترتیب یافت که نتیجه خاصی به دست آمد و آن انتقال خلافت به بنی امیه بود که مظهر عصیت جاهلی بودند (ابن خلدون، ۱۳۷۵، مقدمه، ج ۱: ۵۷۱ و دینوری، ۱۳۶۸: ۲۱۸). خلافت عرب گرای اموی، شرکت و دخالت اقوام غیرعرب، خاصه ایرانیان را در امور دولتی، خوش نمی داشت و آنان را بندگان خویش می خواند؛ از همین رو در عصر این خلافت، نه تنها اندیشه های فرهنگی و تمدنی ایرانیان چندان مجال جلوه گری نیافت؛ بلکه مورد تحقیر نیز قرار می گرفت (سجادی، ۱۳۸۵: ۱-۲). این نوع رفتار از یک سوی موجب ظهور شعوبی گری و مقابله فرهنگی^۱ ایرانیان با امویان نژادگرا از راه تألیف آثار متعدد در طعن و هجو عنصر عربی و ذکر فضایل ایرانیان و ترجمه آثار ایرانی پیش از اسلام به عربی برای نمایاندن پیشینه فکری و فرهنگی خود شد و از سوی دیگر به انگیزه ای نیرومند برای پشتیبانی ایرانیان از علویان و عباسیان به عنوان مهم ترین رقیبان و دشمنان دولت اموی تبدیل گردید؛ تا آنجا که پیشوایان عباسی، ایرانیان را مهم ترین تکیه گاه خود در قیام می دانستند و برجسته ترین داعیان و سرداران خویش را از میان آنان برمی گزیدند (همان: ۲). شعوبی ها بر این اعتقاد بودند که هر ملتی ویژگی هایی دارد که از آن جهت برتر از دیگران محسوب می شود و به آن مباحثات می کند. یکی به تمدن و فرهنگ عظیم، دیگری به باستانی بودن تمدن خود و سومی به قدرت و ثروت و مجد و عظمت خود فخر می کنند. از سوی دیگر آنان بر این عقیده بودند که بعثت پیامبر (ص) از بین قوم عرب، دلیل برتری عرب نیست؛ بلکه این خود معجزه اسلام است که چنین پیامبر اعظم و چنین مکتب عظیمی از بین قومی با تمدن جاهلی ظهور کرده است. گذشته از آن بزرگ ترین دشمنان این پیامبر چه کسانی بودند؟ و اینکه پیامبر فرمود: «ما اودی

^۱ - اگرچه شعوبی ها از نظر سیاسی قدرتی نداشتند؛ اما از لحاظ فرهنگی، صاحب فرهنگ و اندیشه بودند. این ویژگی بسیار مهمی بود؛ چراکه «جامعه بدون یک ذهنیت مشترک و نهادهایی که در مخیله خود می سازد و به آنها دل می بندد، پایدار نخواهد ماند؛ به هر حال، تأثیر فرهنگ بر شخصیت افراد تصمیم گیرنده و نیز بر کنش های سیاسی، امری آشکار است؛ چراکه فرهنگ را می توان شامل رفتارهایی دانست که در میان گروهی از انسان ها مشترک است و از نسلی به نسلی راه یافتنی است» (آشوری، ۱۳۸۹: ۵۲).

نبی بمثل ما اودیت» این آزار را چه کسانی بر او وارد کردند؟ و آیا نه این است که سرانجام بسیاری از اعراب ایمان نیاوردند و در جاهلیت ماندند و فقط تسلیم شدند؟» (بهرامی احمدی، ۱۳۸۲: ۱۴۳) در خصوص افتخار به اسلام، باید گفت که دین اسلام اختصاص به عرب و غیر عرب ندارد. مربوط به همه جهانیان است و گذشته از آن، دین اسلام خود مخالف این قبیل تعصبات جاهلی اعراب است. اسلام فرموده که همه مردم از یک پدر و مادر آفریده شده و بین ایشان تبعیض نیست و دستور فرموده که همه مردم با هم مساویند و این مخالف برتری اعراب است. متعصبان عرب مدعی هستند که آنان پس از ظهور اسلام بر ملل متمدن و قدرتمند عالم مسلط شدند. شعوبیه در پاسخ به آنان بیان می‌دارند که این موضوع مربوط به دین اسلام است که مردم آن را پذیرفتند و به آن تن دادند و به عبارت دیگر، مردم اسلام را پذیرفتند و سلطه هیچ گروه خاصی را قبول نکردند (همان: ۱۴۴-۱۴۳).

۲-۲- مشاهیر شعوبی و رویکرد پایداری در آثار آنان

تاریخ اسلام، سرگذشت مشترک همه مسلمانان و دربردارنده میراث‌های علمی، فرهنگی و سیاسی همه آنان است. نظریه رایج درباره توسعه تمدن اسلامی، نظریه‌ای نسبتاً ساده است؛ بدین معنی که اسلام در فرصتی مناسب پدید آمد. هنگامی که دو ابرقدرت قرن هفتم میلادی؛ یعنی امپراطوری‌های ایران و بیزانس در اثر جنگ‌های طولانی، مالیات‌های سنگین و سوء استفاده شاهان و بزرگان درباری از قدرت خود، فرسوده شده و در اثر تضادهای داخلی خود فلج شده بودند؛ عرب‌ها، ملهم از ایمانی پرشور و رهبرانی شایسته و توانا، امپراطوری رو به زوال ایران و همچنین بخش عمده قلمرو بیزانس را درنوردیدند (پارشاطر و دیگران، ۱۳۸۱: ۱۵). ایرانیان نه تنها آیین مقدس اسلام را پذیرفتند؛ بلکه این تازه مسلمانان در زمینه بارور کردن فرهنگ و علوم اسلامی، نقشی اساسی ایفا کرده و با تعصب در دین جدید- که معمولاً ویژه نوکیشان است- در بسیاری از موارد از اعراب، پیش افتادند. در حقیقت اینان بودند که به عنوان حلقه واسط در تفکیک اسلام از عرب و سازگار کردن اندیشه‌های ایرانی و اسلامی و ارتقاء و اعتلای آن

نقش مهمی ایفا کردند و گذشته باستانی خود را با دین جدید پیوند دادند و در سایه دیدگاه غیرطبقاتی اسلام و خروج علم از انحصار طبقه‌ای معین در قرون بعدی، پشاهنگان فرهنگ اسلامی شدند (مفتخری و زمانی، ۱۳۸۱: ۱۳۰).

سهم فرهنگ‌های ایران و یونان در تمدن اسلامی بسیار زیاد بوده و همه اندیشمندان در این زمینه متفق القولند. در این اتفاق نظر، نخست غنای سنن پیش از اسلام ایران که به عالم اسلام راه یافت، بازشناخته شده است؛ به این معنی که رسوم مذهبی، آداب زندگی، اسطوره‌ها و افسانه‌ها، تاریخ‌نگاری، آیین کشورداری، سازمان‌های اداری و مالی و آداب و رسوم درباری غالباً از طریق ترجمه آثار فارسی و همچنین نفوذ مستقیم کارگزاران و عاملان ایرانی در تمدن آغازین اسلامی ادغام شد. دوم، مکرراً اعلام شده است که اسلام فاتح در پیشرفت خود با فرهنگ‌های غنی‌تر و شیوه‌های پیشرفته‌تر و فرهیختگان ملل مغلوب، رو به رو شد و اسلام به علت رویارویی با این فرهنگ‌ها و برای حفظ اصول اعتقادی خود در برخورد با آنها ناچار شد از سنت‌های بارور این فرهنگ‌ها وام بگیرد و مسلمانان در انجام این منظور متکی بودند به موالی؛ یعنی مسلمانان غیرعرب و اخلاف آنان که رهبری حیات فرهنگی جهان اسلام را به تدریج عهده‌دار شدند (یارشاطر و دیگران، ۱۳۸۱: ۱۷).

پیش از بررسی آثار برخی مشاهیر شعوبی، ابتدا باید چنین بیان داشت که به رغم کثرت تألیفات شعوبیان، بسیاری از این آثار از میان رفته است. برخی برآنند که چون بسیاری از مسلمانان، این آثار را ضد اسلامی دانسته‌اند پس اقدام به کتابت آنها نکرده و در اثر گذر زمان نسخه‌های باقی مانده آنها از میان رفته است (امین، ۱۹۵۶، ج ۱: ۷۰). بدون تردید اگر از قرون اولیه حضور اسلام در ایران در پی یافتن نمونه‌های ادب مقاومت باشیم، اولین نمونه‌ها را در نهضت مشهور شعوبیه می‌یابیم. پس از شکست ایرانیان از اعراب مسلمان، گروهی با پرداخت جزیه و خراج به آیین پدران خویش و فرهنگ گذشته وفادار ماندند و با پیروی از ادیان کهن ایرانی (زردشتی، مانوی و مزدکی)، آثار نسل‌های پیشین را - که به

خط اوستایی یا پهلوی^۱ بود- نگاه داشتند. گروه دیگری که عمده ایرانیان از آن گروه به شمار می‌آیند به دین اسلام گرویده و پس از آشنایی با زبان، فرهنگ و تمدن اسلامی و عربی در شئون مختلف حکومت، نفوذ کردند و به پست‌های کلیدی دست یافتند. متأسفانه فاتحان عرب به دلیل پیروزی‌های چشمگیر و وسعت دامنه فتوحات به دامگاه غرور افتادند و گاه به احیای فرهنگ نژادپرستانه‌ای که پیش‌تر زیر گام‌های بلند اسلام فرو شکسته بود؛ به تحقیر پرداختند. جلوه‌های بارز این تعصب کور و غرور ناروا در عصر حکومت بنی‌امیه به اوج خود رسید. این تحقیرها با روح اسلام که ارزش را در تقوا، جهاد و علم می‌جوید، مغایر بود. تحقیرشدگان ایرانی که با باورهای دینی و اعتقادی می‌زیستند، بی‌آنکه این دین را رها کنند در مقابل افکار سلطه‌طلبانه و مغرورانه تحقیرگران، پایداری کردند و با بیان مفاخر و آثار نیاکان خویش و تحقیر و پست‌انگاری عرب، به مبارزه با آنان پرداختند (سنگری، ۱۳۸۹: ۱۹).

بی‌شک یکی از مشهورترین افرادی که به داشتن دیدگاه شعوبی مشهور شده، فردی با نام بشّار بن برد است. بشّار به خاندانی ایرانی تعلق داشته و به گفته اکثر منابع، از مردم طخارستان^۲ خراسان بود. نویسنده کتاب «البدایه و النهایه» در مورد

^۱ - پهلوی، منسوب است به پَهله و پَهله، نامی است که بر پنج شهر گفته می‌شود که شامل اصفهان و ری و همدان و ماه نهاوند و آذربایجان می‌شده است. در اواخر دوران ساسانی و اوایل عصر اسلامی، پَهله جز بر این مناطق و پهلوی جز بر لهجه بومی این مناطق غربی و شمال غربی ایران اطلاق نمی‌شده است. پهلوی، زبانی بود که پادشاهان در مجالس خود بدان تکلم می‌کرده‌اند (ملایری، ۱۳۷۹، ج ۴: ۷۶. صفا، ۱۳۷۸، ج ۱: ۱۴۱).

^۲ - طخارستان (تخارستان): «ولایتی وسیع و بزرگ که شامل چندین سرزمین است و از نواحی خراسان می‌باشد و دو بخش است: علیا و سفلی. بخش علیا در شرق بلخ و غرب رود جیحون و فاصله‌اش تا بلخ بیست و هشت فرسخ است و اما بخش سفلی نیز در غرب جیحون واقع است ولی از بلخ دورتر می‌باشد» (ابن خردادبه، ۱۸۸۹م: ۵۴). ناصرخسرو قبادیانی که سفری به طخارستان داشته نیز در باب این سرزمین چنین بیان می‌دارد که: طخارستان ایالتی است میان بلخ و بدخشان. در دوران ساسانی و تسلط عرب این ایالت از ساحل جیحون تا معابر هندوکش وسعت داشت... در دوران اسلامی این ناحیه بخشی از حکومت غوریان (بامیان) بود» (قبادیانی، ۱۳۸۱: ۲۲۱).

وی چنین بیان می‌دارد که: «...أصله من طخارستان».^۱ (ابن کثیر، ۱۴۰۷ق؛ ۱۵۰) بشّار که به گفته منابع، کور مادرزاد بود (ابن اثیر، ۱۳۷۱، ج ۱۶: ۳۲) در سده دوم هجری می‌زیست. نیای او، یرجوخ، همراه گروهی که به اسارت مهلب ابن ابی- صفره، والی اموی خراسان (۷۹ تا ۸۱ ق) در آمده بودند به بصره فرستاده شد (حدیدی، ۱۳۹۱: ۸۶؛ احمدیان و میرزایی جابری، ۱۳۹۱: ۳-۴). پدر بشّار، بُرد، نیز اکثر عمر خود را در بندگی خیره قُشَریه، همسر مهلب، گذراند؛ چراکه این زن از اقتدار بسیار زیادی برخوردار بود و بر سرزمین های زیادی حکم می‌راند. به قول نویسنده کتاب فتوح البلدان: «خیرتان از آن خیره، دختر ضمیره قشیری، زن مهلب بود. مهلبان نیز به همان زن تعلق داشت و آن را مهلب به وی هبه کرده بود، و به قولی متعلق به خود او بوده؛ لکن به نام مهلب معروف شد...» (بلاذری، ۱۳۳۷: ۵۰۴). پس از مدتی خیره، بُرد را به زنی از بنی عقیل بخشید. بُرد در میان قبیله بنی- عقیل زندگی کرد و پس از مدتی پسرش بشّار، متولد شد. «پسری که اگرچه کور مادرزاد بود؛ اما توانست پله‌های ترقی را یکی پس از دیگری پشت سر نهاده و در هنر بلاغت و فصاحت، آوازه‌ای فراوان یابد؛ اگرچه این کودک نابینا در میان اعراب، بزرگ شده بود؛ اما ذهن وی در کنار این فرهنگ خالص عربی، سهمی بزرگ از فرهنگ و میراث جاویدان ملت خود، پارسیان را نیز ذخیره کرده بود. شاید از همین رو بود که آیین زردشتی را به عنوان دین خود برگزید» (حدیدی، ۱۳۹۱: ۸۷). با رجوع به اشعار وی به خوبی می‌توان دریافت که بدون تردید او بر ادبیات فارسی و غیر فارسی و اندیشه های مانوی و مزدکی - که توسط ابن مقفع از زبان پهلوی به عربی ترجمه شده بود- دست یافته و از آنان آگاهی داشته است (ضیف، ۱۹۶۶: ۲۰۷-۲۰۸). با تأملی در ادبیات آثار بشّار بن برد به خوبی می‌توان دریافت که در این آثار نه تنها پندها و ضرب المثل‌های ایرانی راه یافته؛ بلکه

^۱ - نویسنده کتاب الاعلام نیز در باب اصلیت بشّار بن برد چنین بیان می‌دارد که: «بشّار بن بُرد (۹۵-۱۶۷ هـ ۷۱۴- ۷۸۴ م) بشّار بن برد العقیلی، بالولاء، أبو معاذ: أشعر المولدين علی الإطلاق. أصله من طخارستان (غربی نهر جیحون) و نسبته إلى امرأة «عقيلية» قبل إنها أعتقته من الرق» (الزركلي، ۱۹۸۹م: ۵۲).

آشکارا از پایداری در مقابل اقوام بیگانه، سخن به میان آمده است؛ برای نمونه و جهت اثبات سخن، باید اشعاری از دیوان وی ارائه کرد. وی در بخشی از دیوان خود علناً از مشورت و همفکری، سخن به میان آورده و بر آن است که انسان دوراندیش، همواره پایداری کرده و هیچ‌گاه به خواب غفلت فرو نمی‌رود:

«إِذَا بَلَغَ الرَّأْيُ الْمَشُورَةَ فَاسْتَعْنِ
وَلَا تَجْعَلِ الشُّورَى عَلَيْكَ غَضَاضَةً
وَأَدْنِ عَلَى الْقَرْبَى الْمُقَرَّبِ نَفْسَهُ
وَلَا تَشْهَدْ الشُّورَى أَمْرًا غَيْرَ كَاتِمٍ»^۱

(بشار بن برد، بی‌تا، ج ۴: ۱۹۳)

بدین معنا که: «وقتی کار به نظرخواهی کشید از اندیشه و رأی نصیحت‌گویان دوراندیش، کمک بگیر و مشورت را اُفت خود مپندار که نازیرهای کوچک، نیروبخش شاهپرها هستند. سستی را به کاهلان واگذار و در خواب مباش که دوراندیش را خواب نمی‌برد. تنها امور خصوصی را به خاصان بگو و آنچه را پنهان و پوشیده نیست به شورا عرضه مکن» (حدیدی، ۱۳۹۱: ۸۹). با تأملی در همین چند بیت کوتاه بشار بن برد، می‌توان به اوج تصورات و تخیلات شعری و دوراندیشی وی و همچنین دانش او از پندها و موعظه‌های ایرانیان پی برد. بشار از جمله کسانی است که نه تنها خود، زیبا شعر می‌سرود؛ بلکه اشعار وی تأثیرات فراوانی نیز بر شعر عربی داشت. با نگاهی به تاریخ صدر اسلام، می‌توان دریافت که شعر عربی در آغاز اسلام از لحاظ تصورات و تخیلات شعری و زبان با شعر دوره جاهلی، تفاوتی نداشت و همان اختصاصات و خشونت‌های بدوی را که در اشعار جاهلی نیز می‌توان دید؛ اما از اوایل قرن ۲ ه.ق و همزمان با خلفای اموی و

^۱ - در برخی از نسخ کتاب بشار بن برد و یا حتی در منابعی همچون البدایه و النهایه، این شعر به صورت ذیل نیز آمده است.

إِذَا بَلَغَ الرَّأْيُ التَّشَاوُرَ فَاسْتَعْنِ	بحزم نصیح أو نصیحه حازم
وَلَا تَجْعَلِ الشُّورَى عَلَيْكَ غَضَاضَةً	فریش الخوافی قوه للقوادم
وَمَا خَيْرَ كَفِّ أَمْسَكِ الْغَلِّ أَحْتَهَا	و ما خیر سیف لم یؤید بقانم... (ابن کثیر، ۱۴۰۷، ج ۱۰: ۱۵۰)

سپس عباسی، در اثر نفوذ تمدن های غیر عرب و به ویژه ایرانیان و شعرایی همچون بشّار بن برد، محمود و رّاق، ابونواس و صالح بن عبدالقدوس در رگ های شعر عربی، خونی تازه جریان پیدا کرده و از طراوت و تازگی برخوردار گردید. (همان: ۸۱) این مسئله نه فقط در شعر؛ بلکه در نثر عربی و به طور کلی در اکثر شئون زندگی قوم عرب دارای مصداق است. نفوذ سودمند و پردامنه ایرانیان را شماری از دانشمندان برجسته اسلامی در تمام دوران، یادآور شده اند (یارشاطر و دیگران، ۱۳۸۱: ۱۹-۲۰). ابن خلدون، مورخ و نامدار و جامعه شناس برجسته عرب در قرن چهاردهم میلادی در آخرین فصل مقدمه معروف تاریخ خود بخشی آورده است که ترجمه آن این است: «بیشتر دانشمندان اسلام، عجم بوده اند.» ابن خلدون در این بخش می نویسد^۱:

«از شگفتی هایی که واقعیت دارد این است که بیشتر دانشوران ملت اسلام خواه در علوم شرعی و چه در دانش های عقلی به جز در موارد نادری غیر عرب اند و اگر کسانی از آنان هم یافت شوند که از حیث نژاد عرب اند از لحاظ زبان و مهد تربیت و مشایخ و استادان عجمی هستند با اینکه دین و صاحب شریعت، عربی است. همه این دانش ها دارای ملکه هایی - گشتند که نیاز به تعلیم

^۱ - اصل سخن ابن خلدون، این دانشمند بزرگ عرب نیز در ذیل آمده است: « من الغریب الواقع أنّ حملة العلم فی الملة الإسلامیة أكثرهم العجم لا من العلوم الشرعیة و لا من العلوم العقلیة إلا فی القلیل النادر. و إن كان منهم العربی فی نسبتة فهو أجمی فی لغته و مرباه و مشیخته مع أنّ الملة عربیة و صاحب شریعتها عربی... فصارت هذه العلوم کلها علوما ذات ملکات محتاجة إلى التعلیم فاندرجت فی جملة الصناعات. و قد کنا قدّمنا أنّ الصناعات من منتحل الحضرة و أنّ العرب أبعد الناس عنها فصارت العلوم لذلك حضریة و بعد عنها العرب و عن سوقها. و الحضرة لذلك العهد هم العجم أو من هم فی معانهم من الموالی و أهل الحواضر الذین هم یومئذ تبع للعجم فی الحضارة و أحوالها من الصناعات و الحرف لأنهم أقوم علی ذلك للحضارة الراسخة فیهم منذ دولة الفرس فكان صاحب صناعة النحو سیبویه و الفارسی من بعده و الزجاج من بعدهما و کلهم عجم فی أنسابهم. و إنما ربوا فی اللسان العربی فاکتسبوه بالمربی و مخالطة العرب و صیروه قوائین و فنا لمن بعدهم. و کذا حملة الحدیث الذین حفظوه عن أهل الإسلام أكثرهم عجم أو مستعجمون باللغة و المربی لاتساع الفن بالعراق. و کان علماء أصول الفقه کلهم عجما كما یعرف و کذا حملة علم الکلام و کذا أكثر المفسرین. و لم یقم بحفظ العلم و تدوینة إلا الأعاجم. و ظهر مصداق قوله صلی الله علیه و سلم: «لو تعلق العلم بأکناف السماء لنالته قوم من أهل فارس» (ابن خلدون، ۱۴۰۸ق، مقدمه، ج: ۱: ۷۴۷-۷۴۸).

داشت و در زمره صنایع (فنون) به‌شمار می‌رفتند و ما در گذشته یادآور شدیم که در صنایع شهرنشینان ممارست می‌کنند و عرب از همه مردم، دورتر از صنایع می‌باشد، پس علوم هم از آئین‌های شهریان به‌شمار می‌رفت و عرب از آنها و بازار رایج آنها دور بود و در آن عهد، مردم شهری عبارت از عجمان (ایرانیان) یا کسانی مشابه و نظایر آنان بودند از قبیل موالی و اهالی شهرهای بزرگی که در آن روزگار در تمدن و کیفیات آن مانند صنایع و پیشه‌ها از ایرانیان تبعیت می‌کردند چه ایرانیان به علت تمدن راسخی که از آغاز تشکیل دولت فارس داشته‌اند بر این امور استوارتر و تواناتر بودند؛ چنانکه صاحب صناعت نحو سیویوه و پس از او فارسی و به‌دنبال آنان زجاج بود و همه آنان از لحاظ نژاد ایرانی به‌شمار می‌رفتند، لیکن تربیت آنان در محیط زبان عربی بود و آنان زبان را در مهد تربیت آمیزش با عرب آموختند و آن را به صورت قوانین و فنی درآوردند که آیندگان از آن بهره‌مند شوند؛ همچنین بیشتر داندگان حدیث که آنها را برای اهل اسلام حفظ کرده بودند، ایرانی بودند یا از لحاظ زبان و مهد تربیت ایرانی به‌شمار می‌رفتند [زیرا فنون در عراق و نواحی نزدیک آن توسعه یافته بود] و همه عالمان اصول فقه چنانکه می‌دانی و هم کلیه علمای علم کلام و همچنین بیشتر مفسران ایرانی بودند و به جز ایرانیان کسی به حفظ و تدوین علم قیام نکرد و از این رو مصداق گفتار پیامبر (ص) پدید آمد که فرمود: «اگر دانش بر گردن آسمان درآویزد قومی از مردم فارس بدان نائل می‌آیند و آن را بدست می‌آورند» (ابن خلدون، ۱۳۷۵: مقدمه، ج ۲: ۱۱۴۸-۱۱۵۱).

از دیگر اشعار حکیمانه بشّار بن برد که در آن شیوه ایرانیان را پیموده و در آن فرهنگ ایرانی را با اصول زبان عربی آمیخته است می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

«یَعِيشُ بَعْدَ عَاجِزٍ وَ جَلِيدٍ وَ كَلَّ قَرِيبٌ لَا يَنَالُ بَعِيدٍ
وَ فِي الطَّمَعِ التَّنْصِيبِ وَ الْيَأْسِ كَالْغَنِيِّ وَ لَيْسَ لِمَا يُبْقَى الشَّحِيحُ خَلُودٌ»

(بشّار بن برد، بی تا، ج ۲: ۱۹)

بدین معنا که: «توانمند و ناتوان به روزی خود زنده اند و هر نزدیک دست‌نیافتی، دور است. در طمع، رنج باشد و امید بریدن، خود چون بی‌نیازی است و آنچه بخیل تنگ چشم از خود باقی می‌گذارد جاودانه نیست» (حدیدی، ۱۳۹۱: ۸۷). مخاطب، می‌تواند رابطه‌ای نزدیک میان این پند و پندهای ایرانی مشهور بیابد. گفته‌اند خسرو انوشیروان به بزرگمهر که در زندان بود، نوشت: «نتیجه دانش تو آن شد که اکنون سزاوار زندان و مرگ شوی. بزرگمهر در جواب نوشت: تا آن هنگام که امکان کوشش داشتم از میوه دانش بهره‌بردم و اکنون که امکان کوششی نیست از میوه صبر بهره می‌گیرم. افزون بر آنکه هر چند اینک خیر بسیاری از دست داده‌ام از شر بسیاری نیز آسوده‌ام» (ابن‌قتیبه، ۱۹۵۲، ج ۲: ۱۲۶). به نظر می‌رسد بشّار بن برد ترجمه‌های ابن مقفع همچون الادب الکبیر، الادب الصغیر و کلیله و دمنه را مطالعه کرده و بیشتر مضامین شعری خود را از پندنامه‌های این آثار گرفته بود. احسان یارشاطر از قول احمد امین، مورخ و ادیب مصری، چنین می‌نویسد که: «یکی از خوش‌اقبال‌های عربی در این دوره، این بود که با تفوق اسلام بر فارسی چیره شد و آن را فتح کرد. ذهن ایرانیان برتر بود؛ اما آثار این خلاقیت را به عربی پدید آوردند، نه فارسی. شاعرانشان مانند بشّار و ادیبانشان مانند ابن مقفع و مؤلفانشان چون ابن‌قتیبه، طبری و غیر آنها آثار خود را به عربی می‌نوشتند (یارشاطر، ۱۳۸۱: ۲۲)؛ بدین ترتیب می‌توان دریافت که یکی دیگر از برجسته‌ترین و شناخته‌ترین ناقلان سنت ادبی ایران به اسلام، ابن مقفع است. این اندیشمند، علاقه‌ای آشکار داشت به اینکه هر چه را در فرهنگ بومی خود جالب می‌پنداشت به اسلام منتقل کند. وی این کار را با ترجمه تعدادی از آثار فارسی میانه انجام داد؛ از جمله این آثار می‌توان به خدای نامک‌ها، شاهنامه‌ها و ... اشاره کرد (همان: ۶۳).

بدون تردید وقتی صحبت از دوران اول ترجمه - یعنی دورانی که متون و علوم سایر ملل به زبان عربی ترجمه شد - به میان می‌آید، ناخودآگاه ذهن به طرف یک شخصیت بلند پایه و گرانقدر متمایل می‌گردد. این شخصیت گرانقدر کسی

نبود جز روزبه^۱ پسر داذویه معروف به ابن مقفع، یک ایرانی اصیل و رادمردی از دیار فارس. ابن مقفع در شهر گور (به عربی: جور = فیروزآباد فارس) به دنیا آمده است (راوندی، ۱۳۸۲، ج ۱: ۱۴۸). مورخان در مورد زمان تولد وی سال‌های مختلف را عنوان کرده‌اند؛ اما بیش از همه بر سال ۱۰۶ ه. ق اتفاق نظر دارند (چون اکثر آنان سال ۱۴۲ یا ۱۴۳ را سال قتل وی می‌دانند و مدت عمرش را ۳۶ سال) (گردیزی، ۱۳۶۳، مقدمه و قدیانی، ۱۳۸۷، ج ۱: ۶۶).

پدرش آیین زردشتی داشت پس وی نیز همان آیین پدر را پیش گرفت؛ ولی بعدها اسلام آورد. «او ابو عبدالله بن مقفع، کاتب مشهور به بلاغت است، صاحب رساله بدیعه. عبدالله از اهل فارس و در اول زردشتی بود؛ سپس به دست عیسی بن علی، عموی سفاح و منصور خلفای عباسی، مسلمانی گرفت و در خواص عیسی درآمد و کاتبی او کرد» (حقیقت، ۱۳۷۲: ۱۴۵). ابن مقفع که هم زبان پهلوی را نیک می‌دانست و هم به خوبی از زبان عربی مطلع بود تصمیم گرفت که آثار برجسته متون پهلوی را به عربی ترجمه کند. «... ابن مقفع به خوبی می‌دانست که انقراض یک قوم به مغلوبیت سیاسی و نظامی آن نیست؛ بلکه فنای آن مترادف با نیست شدن آداب ملی و تاریخ و اخلاق و عادت و یادگارهای باستانی آن است؛ بنابراین از روی ذوق شخصی آنچه توانست از کتاب‌های ایران قدیم را که متضمن این فضایل بود؛ از طریق نقل و ترجمه از زبان و خط پهلوی به عربی از انقراض نجات داد و منظور و هدف عالی او از این کار آن بود که هم مسلمین غیر

^۱ - برخی از منابع، نام وی را دادبه (داذبه) نیز آورده‌اند: «ابن المقفع از اهالی شهر گور (فیروزآباد کنونی) در فارس بود؛ نخست «داذبه» نام داشت. پدرش «داذگشسب» از طرف حجاج بن یوسف ثقفی، حاکم عراقین، عامل خراج فارس گردید. چون در امور مالی دقت نکرد حجاج دستور داد به قدری وی را زدند که دستش شکست و ناقص شد؛ به همین سبب در میان عرب به مقفع یعنی دست شکسته (یا کسی که دستش می‌لرزد) معروف گشت» (قدیانی، ۱۳۸۷، ج ۱: ۶۶). البته سعید نفیسی در مقدمه جامع خود بر کتاب زین‌الخبار گردیزی، داذبه را پدر روزبه آورده است و چنین می‌نگارد که: «... در بیشتر از جاها احوال روزبه پسر داذبه پسر داذجشنش معروف به ابو عمر و یا ابو محمد عبد الله بن المقفع کشته شده در ۱۳۹ یا ۱۴۲ و یا ۱۴۵ هجری دانشمند بسیار بزرگ ایرانی را نوشته‌اند...» (گردیزی، ۱۳۶۳: مقدمه).

عرب را به حشمت و شوکت ایران قدیم آشنا کند و هم ایرانیان مسلمان را به یاد جلال و درخشانی آداب و اجداد با فرّ و جاه خود بیندازد....» (همان: ۱۴۶).

عبدالله بن مقفع در گام نخست، کتب و رسائلی با موضوعات سیاسی، تاریخی و اجتماعی تألیف یا ترجمه کرده است. مهم‌ترین این موارد عبارتند از: خدای‌نامه، کلیله و دمنه، آئین‌نامه، رساله‌الصحابه و بسیاری دیگر. خدای‌نامه، کتابی است که در زمان یزدگرد سوم جمع‌آوری شده و مشتمل است بر کارنامه شاهان ایران کهن از عهد کیومرث، سرسلسله پیشدادیان تا زمان خسرو پرویز، آمیخته با افسانه‌های ملی و داستان‌های پهلوانی. اصل این کتاب در پهلوی خدای‌نامک نام داشته و پس از ترجمه عربی (سیر ملوک فرس) یا (سیرالملوک) نامیده شده و ابن‌المقفع با ترجمه این کتاب، سیستم نظام اجتماعی مسلمانان را در بغداد تا اقصی بلاد مصر و مغرب و حجاز دگرگون ساخت؛ تا آنجا که غالب شئون زندگی مردم آن دوره، رنگ ایرانی به خود گرفت؛ بالاخره در اثر نبوغ فردوسی (وفات ۴۱۱ ه.ق) شکل جدیدی به خود گرفت و به صورت شاهنامه درآمد، که یکی از بزرگترین منظومه‌های جهان است، گرچه نسخه اصلی خدای‌نامک از میان رفته و از ترجمه عربی هم فقط قطعات محدودی برجای مانده است؛ باز آنچه در دست داریم سبک حماسی و بلاغت داستان را به خوبی می‌رساند (راوندی، ۱۳۸۲، ج ۸: ۶۵). از دیگر رسائل ابن‌المقفع، مواردی است که در باب حکمت عملی (اخلاق فرد، تدبیر منزل، سیاست جهان‌داری) ترجمه و یا تألیف نموده است. آثاری همچون: الادب الکبیر، الادب الصغیر و....

با تأملی در آنچه از این آثار گرانسنگ باقی مانده، می‌توان اوج ایران‌دوستی ابن‌مقفع و استفاده از پند و موعظه‌های فارسی را مشاهده کرد؛ برای نمونه در بخشی از الادب الصغیر، چنین آمده است که: «پادشاه دوران‌دیش از رأی وزیران دوران‌دیش بهره می‌برد؛ چنانکه دریا از رودهایش مایه می‌گیرد. پیروزی، نتیجه احتیاط است و احتیاط، ثمره به جولان در آوردن اندیشه و اندیشه، دستاورد تکرار نظر و نهفتن رازها. هر چند مشورت کننده از رایزن به فکر، برتر باشد از فکر او سود برد؛ همچنانکه آتش از روغن، نور گیرد. بر رایزن واجب است با نظریات

درست مشورت کننده، موافقت کند و اگر به خطا رفت در راهنمایی او مدارا ورزد و اگر نظری را از او نپسندید، آن را به ملایمت تغییر دهد تا راینیشان، پای گیرد» (کرد علی، ۱۹۵۴: ۳۳). و یا در بخشی از الادب الکبیر، چنین بیان می‌دارد که: «اگرچه گاه از سخن گفتنت محروم کنند، سکوت را هرگز از تو نتوانند گرفت؛ چه بسا خاموشی، زینده‌تر و در جلب دوستی، حفظ صلابت و هیبت و راندن کین و حسد، توانمندتر است» (همان: ۹۱).

۳- نتیجه‌گیری

نوشتار حاضر بر آن بود تا جریان شعوبیه و شعوبی‌گری را مورد بحث و مذاقه قرار داده و رویکرد پایداری را در برخی از آثار شعوبیان بیان دارد. از این نوشتار نتایج ذیل حاصل شد:

۱- نخبگان فرهنگی ایران، خود را وقف اسلام و زبان عربی ساخته و به ایجاد، تحکیم و رواج تمدن اسلامی جهان‌شمول کمک کردند. به قول احسان یارشاطر با اینکه تأثیر هیچ عاملی در ایجاد وحدت در جهان اسلام، قابل مقایسه با خود دین - که از عربستان سر برآورد - نبوده است، اگر بگوییم که ایرانیان در توسعه و تحول تمدن اسلامی، رهبری را برعهده گرفتند، سخن به گزاف نگفته‌ایم.

۲- اندیشمندان ایرانی ابتدا نقش خود را در توسعه و غنی کردن فرهنگ اسلامی در مرحله عربی آن بازی کردند و آثاری که توسط این اندیشمندان در دو جریان عظیم نهضت شعوبیه و نهضت ترجمه به زبان عربی نوشته شده یا ترجمه گردیده، خود گواهی است بر این مدعا. اشعار عربی شاعرانی همچون بشّار بن بُرد و ابونواس و اسماعیل بن یسار نسایی و همچنین ترجمه خدای نامه‌ها، آیین نامه‌ها و سایر آداب و رسوم ایرانی به زبان عربی که توسط ابن مقفع به انجام رسیده، نشان از آن دارد که بزرگان علم و ادب ایرانی، قبل از بازیافت هویت فرهنگی خود در غالب زبان فارسی، توجه خود را بیشتر روی آفرینش آثار عربی و توسعه الگویی تازه از فرهنگ اسلامی با ریشه‌های عمیق در هوشمندی ایرانی، متمرکز ساختند. این امر نشان از وابستگی ایرانیان به سنت‌های ملی خود دارد؛ چراکه اندیشمندان

ایرانی ابتدا میراث عظیم ایران باستان را در قالب زبان عربی پی‌ریزی کرده و بدین وسیله پایبندی و پایداری خود به تمدن اصیل ایران را حفظ کردند و از دیگرسوی خدمت بزرگی به جهان نویناد اسلام کردند.

۳- ایرانیان نه تنها در مقابل عرب‌گرایی و تعصبات برخی از خلفای اموی و عباسی پایداری کردند؛ بلکه پس از پشت سر نهادن قرون نخستین اسلامی و ارائه خدمات خود به زبان عربی، دوباره از زبان فارسی برای بیان ادبی خود استفاده کرده و به الگوهای گفتاری‌ای بازگشتند که با روحیه آنان همسازتر بود. ادبای آنان، شعر حماسی را دوباره احیا کرده و در قالب آثاری بی‌نظیر همچون شاهنامه فردوسی به ایران همیشه اسلامی، ارائه کردند.

یادداشت‌ها

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- آشوری، داریوش. (۱۳۸۹)، **تعریف‌ها و مفهوم فرهنگ**. تهران: نشر آگه.
- ۳- ابن‌اثیر، عزالدین علی. (۱۳۷۱)، **الکامل**؛ ترجمه ابوالقاسم حالت؛ تهران: علمی.
- ۴- ابن‌خردادبه، ابوالقاسم عیید الله بن عبدالله. (۱۸۸۹م)، **المسالک و الممالک**. بیروت: دار صادر افست لیدن.
- ۵- ابن‌خلدون، عبدالرحمان. (۱۳۷۵)، **تاریخ ابن‌خلدون**، مترجم عبدالمحمد آیتی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ۶- ابن‌قتیبه، عبدالله بن مسلم. (۱۹۵۲م)، **عیون الاخبار**. قاهره: دارالکتب المصریه.
- ۷- ابن‌کثیر، اسماعیل بن عمر. (۱۴۰۷ق)، **البدایه و النهایه**. بیروت، دارالفکر.
- ۸- احمدیان، حمید؛ میرزایی جابری، فهیمه. (۱۳۹۱)، «**روانشناسی شخصیت بشّار بن برد از رهگذر زندگی‌نامه و گزیده‌ای از اشعارش**». فصلنامه لسان مبین. سال سوم، شماره هشتم.
- ۹- امیری خراسانی، احمد. (۱۳۸۸)، **نامه پایداری ۲** (مجموعه مقالات دومین کنگره ادبیات پایداری). کرمان: اداره حفظ و نشر ارزشهای دفاع مقدس استان کرمان.
- ۱۰- امین، احمد. (۱۹۵۶م)، **ضحی الاسلام**. قاهره: بی‌نا.
- ۱۱- بشّار بن برد. (بی‌تا)، **دیوان**. بی‌جا. نشر التونسیه.
- ۱۲- بلاذری، ابوالحسن احمد. (۱۳۳۷)، **فتوح البلدان**. تهران: نقره.

- ۱۳- بهرامی احمدی. (۱۳۸۲)، «شعوبیه و تأثیرات آن در سیاست و ادب ایران و جهان اسلام». فصلنامه پژوهشی دانشگاه امام صادق، شماره ۱۸ و ۱۹.
- ۱۴- جعفریان، رسول. (بی تا)، «شعوبیگری و ضدشعوبیگری در ادبیات اسلامی». مجله آینه پژوهش، شماره ۳۸.
- ۱۵- حدیدی، حسین. (۱۳۹۱)، «تأثیر شعرای ایرانی بر تکوین شعر عربی». فصلنامه لسان مبین. سال سوم، شماره هفتم.
- ۱۶- حقیقت، عبدالرفیع. (۱۳۷۲)، تاریخ علوم و فلاسفه ایرانی. چاپ اول. تهران: نشر کومش.
- ۱۷- راوندی، مرتضی. (۱۳۸۲)، تاریخ اجتماعی ایران. تهران: انتشارات نگاه.
- ۱۸- زرکلی، خیرالدین. (۱۹۸۹)، الأعلام قاموس تراجم لأشهر الرجال و النساء من العرب و المستعربین و المستشرقین، بیروت: دار العلم للملایین.
- ۱۹- سجادی، سید صادق. (۱۳۸۵)، تاریخ برمکیان. تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار
- ۲۰- سنگری، محمدرضا. (۱۳۸۰)، نقد و بررسی ادبیات منظوم دفاع مقدس. تهران: پالیزان.
- ۲۱- _____ . (۱۳۸۹)، «نگاهی به شاخصهای کلی ادبیات مقاومت». روزنامه رسالت. ۷ مهر.
- ۲۲- صفا، ذبیح الله. (۱۳۷۸)، تاریخ ادبیات در ایران. تهران: انتشارات فردوس
- ۲۳- ضیف، شوقی. (۱۹۶۶م)، تاریخ الادب العرب (العصر العباسی الاول). مصر: دارالمعارف.
- ۲۴- کرد علی، محمد. (۱۹۵۴م)، رسائل البلغاء. مصر: الدار القومیة للطباعة النشر.
- ۲۵- گردیزی، عبدالحی بن ضحاک. (۱۳۶۳)، زین الاخبار. تصحیح عبدالحی حبیبی. تهران: نشر دنیای کتاب.
- ۲۶- قبادیانی، ناصر خسرو. (۱۳۸۱)، سفرنامه ناصر خسرو. تهران: انتشارات زوار.
- ۲۷- متز، آدام. (۱۳۷۷)، تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری قمری. ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزلو. تهران: امیرکبیر.
- ۲۸- ملایری، محمد مهدی. (۱۳۷۹)، تاریخ و فرهنگ ایران در دوران انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی، تهران: توس.
- ۲۹- مفتخری، حسین؛ زمانی، حسین. (۱۳۸۱)، تاریخ ایران از ورود اسلام تا پایان طاهریان. تهران: سمت.
- ۳۰- ممتحن، حسینعلی. (۱۳۵۴)، نهضت شعوبیه، تهران: شرکت سهامی کتابخانه جیبی.

نشریة ادبیات پایداری / ۱۸۵

۳۱- نبیه حجاب، محمد. (۱۹۶۱م)، **مظاهر الشعوبیة فی الادب العربی حتی نهاییه القرن الثالث الهجری**. قاهره: مکتبه النهضة المصریة.

۳۲- یارشاطر، احسان و دیگران. (۱۳۸۱)، **حضور ایران در جهان اسلام**. ترجمه فریدون مجلسی. تهران: انتشارات مروارید.

